بخش دوم نشست «روز جهانی فلسفه» با سخنرانی دکتر حسین مصباحیان ادامه یافت:

در سطح فلسفی «اعتماد» به معنای تکیه کردن بر خود است

چاپ صفحه

کد خبر: ۲۹۸۰۲۶

تاریخ درج خبر: ۲ آذر ۱۳۹۹ - ۹:۲۱ قبل از ظهر

نشست «روز جهانی فلسفه»، به همت «انجمن فلسفه میان‌فرهنگی ایران» و «پژوهشکدهٔ فرهنگ معاصر پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی» پنج‌شنبه، ۲۹ آبان‌ماه به صورت برخط برگزار شد.

در این نشست دکتر محمدرضا حسینی‌بهشتی، دانشیار فلسفه دانشگاه تهران در مورد «رابطهٔ انسان با طبیعت و مسئلهٔ گرمایش زمین»، دکتر حسین مصباحیان، استادیار فلسفه دانشگاه تهران در مورد «رابطهٔ انسان با خودش و مسئلهٔ بحران اعتماد» و دکتر علی‌اصغر مصلح، استاد فلسفه دانشگاه علامه طباطبائی و رئیس انجمن فلسفه میان‌فرهنگی در مورد «رابطهٔ انسان با دیگری و مسئلهٔ قتل معلم فرانسوی» از منظر فلسفی به بیان دیدگاه‌های خود پرداختند.

به گزارش عطنا و در بخش دوم گزارش نشست «روز جهانی فلسفه» دکتر حسین مصباحیان، استادیار فلسفه دانشگاه تهران، با موضوع «احترام به خود، احترام به دیگری: ضرورت به رسمیت شناختن طرف متقابل» به سخنرانی پرداخت که در ادامه متن این سخنرانی را می‌خوانیم؛

احترام به خود مقدمهٔ احترام به دیگری است

«به تعبیر هابرماس، پدیدهٔ کرونا جهل بشر را به رخ کشیده و او را در یک وضعیت ناامنی اگزیستانسیالیستی قرار داده است. بنابراین لازم است که به این مسئله و ابعاد مختلف رابطه انسان با طبیعت پرداخته شود. بحث من «رابطهٔ انسان با خودش» است و نه طبیعت. ما می‌دانیم که در فرهنگ لغت، «اعتماد» به معنای تکیه کردن، واگذاشتن کاری به کسی یا تکیه دادن به چیزی است. ریشه‌های لاتین این کلمه ما را به همین می‌رساند. یعنی یک نوع ایمان و باور که نسبت به دیگری وجود دارد. بنابراین اعتماد یک باب معنوی دارد و مفهوم مقابل آن خیانت است. مفهوم اعتماد از جنبه‌ای «اعتمادی که بشر به خدا دارد» است، یعنی حوزهٔ ایمان.

دوم اینکه جوامع پیچیده امروزی مبتنی بر اعتماد است به این معنا که ما هزاران پیش‌فرض ناآزموده داریم که برای مورد آزمون قرار دادن آنها هم هیچ تلاشی نمی‌کنیم. فرض‌هایی وجود دارد که ما به آنها باور داریم. در حوزهٔ تاریخ، ما دچار فراموشی هستیم و در حوزهٔ سیاست نسبت به دولت و سیاست بی‌اعتمادی وجود دارد؛ به این معنا که نه تنها کاری را که دولت می‌گوید ملت انجام نمی‌دهد بلکه به تعبیری عکس آن را انجام می‌دهد. به فرزندان توصیه می‌شود که «سیاست» پدر و مادر ندارد و «سیاست» اخلاق ندارد، بنابراین از آن فاصله بگیرید.

در رابطه با دین هم، اگر «دین» دارای دو وجه «اقتدار» و «پایداری» باشد، «اقتدارگرایی دینی» در مقابل «پایداری دینداری» قرار گرفته است و به عنوان یک مانعی برای اعتماد مردم به یکدیگر و فرهنگشان در جهانی که در آن زندگی می‌کنند وجود دارد. در سطح فلسفی اعتماد به معنای تکیه کردن بر خود است. در سطح به رسمیت شناخته شدن که موضوع بحث من است اعتماد به نفس سطح اول به رسمیت شناختن است. اعتماد به خود مقدمهٔ ضروری و اجتناب‌ناپذیر احترام به دیگری است. یعنی تا اعتماد به خود وجود نداشته باشد محال است که احترام به دیگری در چشم‌انداز قرار گیرد.

ما دچار بحران اعتماد هستیم

وقتی خودی وجود نداشته باشد، نه می‌توانید دیگری را مورد احترام قرار دهید و نه می‌توانید مورد احترام قرار گیرید. نتیجهٔ اولی که من از مواجهه اصطلاح‌شناسی مفهوم اعتماد می‌گیرم این است که ما دچار بحران اعتماد هستیم یعنی به خودمان، به فرهنگمان، دولتمان و نه به دینمان اعتماد نداریم و در همهٔ حوزه‌ها بحران اعتماد به وجود آمده است.

زمانی که شما دچار بحران اعتماد هستید بیشتر از دو افق و چشم‌انداز جلوی چشمانتان نیست. یکی از آنها حوزهٔ حقارت است که به تعبیر مرحوم «شایگان» به تعطیلات تاریخ می‌رویم و گذشته، قبل و آیندهٔ ما می‌شود. به گفته «دن کیشوت» این ما هستیم که همه‌چیز را می‌فهمیم و فرهنگ‌های دیگر باید با زور شمشیر دانش به زیر چتر ما بیایند.

«احترام» در لغت به معنای بزرگ داشتن، حرمت نهادن و ارج نهادن است و در مقابل آن «حقارت» قرار دارد. در احترام دو سوژه وجود دارد. سوژه‌ای که احترام می‌گذارد و سوژه‌ای که مورد احترام قرار می‌گیرد.

لازمهٔ اعتماد محدود کردن عشق به خود است

در احترام بحثی که مطرح می‌شود این است که اساس احترام چیست؟ و چه ویژگی‌هایی دارد؟ بر پایهٔ چه موازینی ما دیگری را مورد احترام قرار می‌دهیم؟ در اینجا است که مسیر ایدئولوژیکی بحث «به رسمیت شناخته شدن» و بحث «احترام» مطرح می‌شود. به این معنا که از یک طرف باید شما را به رسمیت بشناسند و از طرف دیگر بر اساس معیارهای خود و نه با چشم شما این کار را انجام می‌دهند. فردی که به خودش اعتماد پیدا نکرده است نمی‌تواند برای دیگری احترام قائل شود و نمی‌تواند خودش را در موقعیتی قرار دهد که دیگران برای او احترام قائل شوند.

دومین مسئله‌ای که عمیقاً روی آن تأکید می‌کنم این است که لازمهٔ احترام حداقل در سنت آلمانی، اعتمادی که «مونک» دربارهٔ آن بحث می‌کند محدود کردن عشق به خود است یعنی من چاره‌ای ندارم که عشق به خود را محدود کنم و آزادی به دیگران را بیشتر کنم که چنین احترامی بتواند به وجود بیاید. باید اعتماد داشت تا توانست برای دیگری احترام قائل شد. بحث «به رسمیت شناختن»، ارتباطی وسیع و ناگسستنی با بحث «هویت» دارد. «چارلز تیلور» در کتاب «منابع خود» می‌گوید بین «به رسمیت شناخته شدن»، «هویت» و «خودمختاری» فرد ارتباط تنگاتنگی وجود دارد. ادعای من این است که ما دچار بحران اعتماد به خود، اعتماد به نفس، اعتماد به فرهنگ، دولت و دین هستیم.

باید از اندیشهٔ غربی به شکل متادولوژیک الهام گیریم

اگر ما بخواهیم بر بحران اعتماد پرتو افکنیم، به نظر می‌رسد که باز هم باید از اتفاقاتی که در جهان اندیشهٔ غربی افتاده است وام‌گیری متادولوژیک کنیم. ما موانعی داریم که باید آن را بشکافیم و در کنار آن امکاناتی داریم که باید آن را توسعه دهیم تا به رسمیت شناخته شویم و بتوانیم با دیگری وارد گفت‌وگو شویم.

ما به دلیل اینکه حرفی برای گفتن نداریم به رسمیت شناخته نمی‌شویم. حرفی برای گفتن نداشتن معنی‌اش این نیست که پتانسیل این حرف کلاً وجود ندارد اما احساس من این است که وجود ندارد.

باید بپذیریم تمدن‌مان افول کرده تا ترمیمش کنیم

باید موانع و امکاناتی که در مسیر اعتماد به نفس وجود دارند را شناسایی کنیم، اولین مانع عدم اعتراف به افول تمدنی است. «اسوالد اشپینگلر» پس از شکست آلمان در جنگ جهانی اول کتابی به نام «انحطاط غرب» می‌نویسد. چه اتفاقی افتاده است که اشپینگلر می‌گوید انحطاط غرب؟

آلمان در جنگ جهانی اول شکست خورده است. شکست آلمان در جنگ جهانی اول مترادف با شکست تمدنی آلمان و شکست تمدنی آلمان مصادف با شکست تمدن اروپایی دانسته می‌شود. ما فرهنگ تمدنی قوی‌ای داریم اما این حرف‌ها صورت‌بندی مفهومی نشده‌اند. برای مثال جهان غرب می‌گوید راه حل من برای تنظیم رابطه دولت و ملت، لیبرالیسم افسارگسیخته‌ای که در حال حاضر جهان را اداره می‌کند است، ما در عوض بگوییم که راه حل ما چیست و تا چنین چیزی نباشد گفت‌وگویی صورت نمی‌گیرد.

از نظر من تا اعتراف نباشد حرکت به این سمت صورت نمی‌گیرد و این اعتراف باید خیلی رادیکال و ریشه‌ای بدون شاعبه حقارت طرح شود و ابعاد مختلف آن دیده شود. دومین نکته‌ای که با کمک از «ابن خلدون» بیان می‌کنم «فقدان عصبیت» است. فقدان عصبیت به ویژه در جهان مدرن و به‌ویژه بعد از انقلاب و به‌ویژه در وضعی که الآن در آن به سر می‌بریم، بسیار آزاردهنده است.

«دین» بدون مارکس، فروید و نیچه از بین می‌رود

سومین مانعی که وجود دارد و ما باید درگیر آن شویم را با توجه به «کانت»، «نزاع نامشروع فلسفهٔ دانشگاه» می‌نامم. نزاع نامشروع یعنی دین از اقتدار خودش در متوقف کردن بحث فلسفه استفاده کند. تعصب مذهبی در قرن ۱۲و جزم اندیشی‌هایی که وجود داشت منجر به سلطهٔ تعقل کلامی بر تعقل فلسفی شد. امکان ندارد که دینداری را بدون ارجاع به نقدهای رادیکال مارکس، فروید و نیچه در جهان مدرن حفظ کنید.

بنابراین باید گذاشت فلسفه تا آخر خط خود پیش رود و حرف‌هایش را بزند و دین خودش را در این میدان مورد آزمایش قرار دهد.

کاریکاتور کشیدن را توهین به دین تلقی نکنیم

ابن خلدون می‌گوید هر نوع ویرانی و نقص اگر در جامعه به وجود بیاید نوعی ستمگری است. او تا جایی پیش می‌رود که می‌گوید ستمگری انقراض نوع بشر را اعلام می‌کند و ستمگری یعنی تجاوز حکومت به حقوق مادی و معنوی انسان.وقتی که اسلام وارد ایران می‌شود، اسلام ایرانی، اسلام محمدی را تلطیف می‌کند و رنگ خودش را به این اسلام می‌زند. اگر بخواهم تمام بحثم را در یک مسئله عینی جمع کنم این است که کاریکاتوری از پیامبر اسلام کشیده می‌شود و «ساموئل پتی و دیگران» به قتل می‌رسند. ما به عنوان مسلمان، ایرانی و در کل جهان اسلام در مقابله با این واقعه باید چه کار کنیم؟

اولین نکته این است که از «لائیسیته فرانسوی» بخواهیم که خود، جوهر، ذات و ماهیتش را نادیده بگیریم. نادیده گرفتن دو مشکل در پی دارد. اول اینکه احترام به دیگری از زاویه نگاه خودش دچار مشکل می‌شود و دوم اینکه لائیسیته فرانسوی قادر به انجام این کار نیست به این دلیل که اگر می‌توانست، جلوی کاریکاتور کشیدن مسیح، موسی و حتی دست انداختن خدا را می‌گرفت.

دومین راهی که داریم این است که خارج از این اتفاقاتی که می‌افتد، اصلاح دین است و اگر قرار است فراخوانی به علما، صلحا، دینداران و بی‌دینان بدهیم این است که، کاریکاتور کشیدن را توهین به دین تلقی نکنیم. از نظر من ما زمانی قادر هستیم خودمان را به شمار بیاوریم که به خود و دیگری اطمینان دهیم که تا آخر خط، ظرفیت پیگیری نزاع را داریم».

خبرنگار: **محدثه آقایی** | دبیر: **فاطمه ملک‌محمدی**